Journal of Fiqh and Usul
Vol. 51, No. 4, Issue 119
Winter 2020
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v51i4.66738

سال پنجاه و یکم، شماره ۴، شمارهٔ پیاپی ۱۱۹
زمستان ۱۳۹۸، ص ١١٤-۹۳

کاربرد اصل مثبت در علم اصول و فقه *

الهام مُعزّی نجف آبادی [1]
دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران
Email: Emona691@gmail.com
دکتر سید ابوالقاسم نقیبی
دانشیار دانشگاه شهید مطهری
Email: da.naghibi@yahoo.com

چکیده

اصل مثبت در ادبیات اصولی به استصحابی اطلاق می‌شود که آثار شرعی بر مؤدای آن به واسطه لوازم عقلی و عادی و اتفاقی (مثبتات) مترتب شود. اصولیان متقدم بر شیخ انصاری، مثبتات استصحاب را حجت می‌دانستند؛ اما مشهور اصولیان متأخر از ایشان، قائل به عدم حجیت اصل مثبت شدند. مبتنیی بودن بی‌اعتباری برخی از مسائل اصولی بر عدم اعتبار اصل مثبت و تأثیر این مسائل در فتاوای فقها، نشان از کاربرد وسیع این مسأله دارد. عدم حجیت اصل تأخر حادث و استصحاب عدم ازلی، عدم جواز اموری همانند ترتیب آثار فرد بر استصحاب کلی، ترتیب آثار مقتضا بر استصحاب عدم مانع در قاعده مقتضی و مانع و إثبات موضوع حکم به شکل مقیَّد با استصحاب جزء موضوع، جملگی به عدم حجیت اصل مثبت مربوط است.

کلیدواژه‌ها: اصل مثبت، اصل تأخر حادث، استصحاب عدم ازلی، استصحاب کلی، قاعده مقتضی و مانع.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹٦/۰۵/۲۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰۵/۱۰. (این مقاله بنابر نظر داوران و مصوبه هیئت تحریریه، علمی پژوهشی محسوب است.)
۱ . نویسنده مسئول

Application of Probative Principle in the Usul al-Fiqh and Islamic Jurisprudence Sciences

Ilham Moezzi Najaf Abadi , Ph.D. Student of Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, University of Tehran (Corresponding Author)
Sayyed Abolghasem Nghibi, Ph.D. Associate Professor, Shahid Motahari University

Abstract

Probative principle, in the Usulis' literature, is an Istishab which rational, ordinary and accidental requirements have religious effects on its result. Although the Usulis prior to Sheikh Ansari considered authority for requirements of Istishab, the famous Usulis who came after him didn't consider authority for probative principle. The fact that non-validity of some Usuli issues is based on non-validity of probative principle and their effect on jurisprudents' fatwas indicate the vast application of this issue. Non-authority of the principle of posterior occurrence of an event and Istishab of eternal non-existence, non-permissibility of issues such as extending the implications of the individual to universal Istishab, extending the implications of origin to the Istishab of non-existence in the rule of origin and impediment, proof of the object of the rule in a qualified form through Istishab of an constituent of object are all related to non-authority of probative Istishab.

Keywords: probative principle, principle of posterior occurrence of an event, Istishab of eternal non-existence, universal Istishab, the rule of origin and impediment

مقدمه

اصولیان برای عدم حجیت اصل مثبت، دلایل متعددی بیان نموده‌اند. برخی دلیل آن را یک اشکال ثبوتی و جوهری همانند عدم امکان جعل شرعی برای آثار عقلی و عادی (انصاری، فرائد الاصول، ۳/ ۲۳۴)، سنخ مجعول در دلیل استصحاب (نائینی، فوائد الاصول، ۴/ ۴۸۸-۴۸۹) و لحاظ قوت محتمل (نوع حکم مشتبه) در تزاحم حفظی (صدر، مباحث الاصول، ۳/ ۳۹) دانسته‌اند که هرکدام مورد نقد واقع شده‌اند. برخی دیگر دلیل آن را مربوط به مقام اثبات و دلالت دلیل دانسته و برای عدم حجیت اصل مثبت عللی همانند وجود قدر متیقن در دلیل استصحاب نسبت به آثار شرعی بی‌واسطه (آخوند خراسانی، ۳/ ۲۴۱)، انصراف ادله استصحاب به آثار شرعی بی‌واسطه (اراکی، ۴/ ۱۸۰)، تعارض و تساقط اصل در ناحیه ثابت و مثبَت (کاشف الغطاء، ۱/ ۲۰۰-۲۰۱) و عدم تعلق یقین به لوازم عقلی یا عادی و اتفاقی (امام خمینی، الرسائل، ۱/ ۱۷۹) ذکر نموده‌اند. از میان دلایل گوناگونی که برای عدم حجیت مثبتات اصل مثبت ذکر شده است، دلیل اقامه شده توسط امام خمینی، غیر قابل خدشه به نظر می‌رسد.

اگرچه مسأله عدم حجیت اصل مثبت در مسائل متعدد اصولی تأثیرگذار بوده است؛ اما این مسائل به صورت مدون گردآوری نشده است، بنابراین لازم دیده شد تا با استفاده از روش تحلیلی و توصیفی مسائل اصولی مبتنی بر اصل مثبت را جمع آوری کرده و در ضمن آن‌ها، مثال‌های فقهی نیز بیان شود.

استصحاب کلی و ترتیب آثار فرد

یکی از مصادیق اصل مثبت، استصحاب کلی و ترتیب آثار فرد بر آن می‌باشد. منظور از استصحاب کلی، تعبد به بقاء کلی (جامع بین دو یا چند فرد از حکم یا موضوع خارجی)، در صورت یقین به وجود کلی (در ضمن فردی از افراد آن) و شک در بقاء آن کلی می‌باشد (مظفر، ۲/ ۲۹۱). مشهور اصولیون (مکارم شیرازی، انوارالاصول، ۳/ ۳۷۷) در مورد استصحاب کلی، سه قسم ذکر نموده‌اند[۱] که عبارت‌اند از:

۱- استصحاب کلی قسم اول:

در این قسم از استصحاب کلی، یقین به وجود کلی به جهت وجود فرد آن موجود است؛ اما در بقای آن کلی شک می‌شود و منشأ شک در بقاء کلی، شک در بقاء همان فردی که یقین به وجود آن تعلق گرفته است، می‌باشد؛ همانند یقین به تحقق کلی حدث به جهت خروج منی از فرد و شک در بقاء آن، به جهت احتمال تحصیل طهارت (جمعی از پژوهشگران، ۱/ ۴۲۴؛ انصاری، فرائد الاصول، ۳/ ۱۹۱؛ امام خمینی،

۱. برخی برای استصحاب کلی قسم چهارم و پنجمی نیز ذکر نموده‌اند (ر.ک. خوئی، مصباح الاصول، ۳/ ۱۱۸؛ مصطفی خمینی، تحریرات فی علم الاصول، ۸/ ٥٠٤)

الاستصحاب، ۸۴)

۲- استصحاب کلی قسم دوم:

در این قسم از استصحاب کلی، شکِ در بقاء کلی ناشی از شکِ در بقاء یک فرد نیست، بلکه ناشی از این است که نمی‌دانیم کلی از ابتدا در ضمن فردی موجود شده است که تا زمان شک مقطوع البقاء است و یا در ضمن فردی موجود شده است که مقطوع الارتفاع است.

برای مثال، اگر مکلف اجمالاً بداند که از او رطوبتی مردد (بین بول و منی) خارج شده است، و بعد از آن وضو بگیرد، در این صورت، او پیش از وضو، به تحقق کلی حدث در ضمن فرد مردد یقین داشته است؛ اما بعد از وضو شک می‌کند که آیا کلی حدث مرتفع شده است یا خیر و شک او ناشی از آن است که نمی‌داند آیا آن حدث، بول (مقطوع الارتفاع) بوده است که در نتیجه با وضو از بین رفته باشد و یا منی (مقطوع البقاء) بوده است که در نتیجه با وضو از بین نرفته باشد (امام خمینی، الاستصحاب، ۸۵؛ مظفر، ۲/ ۲۹۲).

۳- استصحاب کلی قسم سوم:

در این قسم از استصحاب کلی، یقین به وجود کلی در ضمن فرد خاص موجود است که آن فرد در زمان شک از بین رفته است؛ اما شک در بقاء کلی، ناشی از شک در وجود فرد دیگری به جای فرد اول، می‌باشد که پیدایش فرد دوم ممکن است همزمان با حدوث فرد اول باشد و یا همزمان با زوال فرد اول؛ برای مثال اگر بدانیم شخصی در منزل داخل شده است و بعد از مدتی از منزل خارج شده است ولی شک کنیم همزمان با داخل شدن یا خارج شدن آن شخص، شخص دیگری داخل منزل شده است، در این صورت استصحاب کلیِ انسان، از نوع استصحاب کلی قسم سوم است (انصاری، فرائد الاصول، ۳/ ۱۹۵؛ مظفر، ۲/ ۲۹۲).

٤-استصحاب کلی قسم چهارم

مشهور است که استصحاب کلی سه قسم است اما برخی برای آن قسم چهارمی نیز ذکر کرده‌اند که عبارتست از اینکه علم به وجود یک فرد معیّن و ارتفاع آن فرد حاصل شود و بعد علم دیگری حاصل می‌شود به وجود یک فرد دیگری که معنون به یک عنوان کلّی است، که محتمل است این عنوان کلی منطبق بر همان فرد قبلی باشد که از بین رفته یا منطبق بر یک فرد محتمل الحدوث باشد. اگر این عنوان منطبق بر آن فرد یقینی الارتفاع باشد کلی هم مرتفع می‌شود؛ اما اگر منطبق بر این فرد محتمل الحدوث باشد، کلّی باقی است. برای مثال اگر کسی علم به جنابت پیدا کرد و بعد غسل کرد، مثلاً در روز پنجشنبه علم پیدا کرد به اینکه جنب شده است و غسل کرد، روز جمعه در لباس خودش یک منی دید، بر این منی یک عنوان کلّی

جنابت منطبق است؛ اگر این کلّی منطبق بر همان فرد سابق باشد یعنی این همـان منـی روز گذشـته بـوده، چون غسل کرده، یقیناً مرتفع شده، اما احتمال می‌رود آن نباشد و یک فرد دیگری حادث شده باشد.

استصحاب کلی قسم چهارم با استصحاب قسم سوم در احتمال تقارن فرد دیگری با فرد معین که علم به ارتفاع آن وجود دارد، مشترک می‌باشد، اما تفاوت این دو در این است که در استصحاب نـوع سـوم یـک علم وجود دارد که متعلق به فرد معین است، گر چه احتمال دارد فرد دیگری در هنگام حدوث و یا ارتفاع آن فرد معین با او مقارن شده باشد، به خلاف استصحاب کلی قسم چهارم که در آن دو علم وجود دارد: یکـی علم به وجود فرد معین و دیگری علم به وجود عنوانی که احتمال انطباق آن هم بـر ایـن فـرد و هـم بـر فـرد دیگری وجود دارد (فاضل لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه، ١٤/ ٥١٩).

به نظر همگی اصولیان (محمدی، شرح رسائل، ۵/ ۱۶۴)، در قسم اول، هم استصحاب کلی (با قطـع نظر از خصوصیات فردی) جاری شده و آثار شرعی آن، مترتـب می‌شـود و هـم استصـحاب فـرد بـا تمـام مشخصات فردی جاری شده و آثار آن مترتب می‌شود؛ اما نمی‌توان با استصحاب کلی، آثـار فـرد را ثابـت نمود؛ چرا که از مصادیق اصل مثبت خواهد بود؛ چون بقاء کلی، عقلاً مستلزم آن است که در ضمن آن فرد باشد (کلی منحصر در آن فرد است) (اصفهانی، ۳/ ۱۶۰؛ حکـیم، المحکـم فـی اصـول الفقـه، ۵/ ۲۰۳؛ جزایری مروج، ۷/ ۳۳۶).

بنابراین در مثال ذکر شده در مورد قسم اول، هم می‌توان استصحاب جنابت (فرد معین) نمود و آثار آن همانند حرمت ماندن در مسجد را مترتب نمود و هم می‌توان استصحاب کلی حدث را جاری نمـود و آثـار آن مانند حرمت مسّ قرآن را مترتب نمود؛ اما نمی‌توان با استصحاب کلی حـدث، آثـار جنابـت را مترتـب نمود؛ چون از مصادیق اصل مثبت خواهد بود (حکیم، مستمسک العروه الوثقی، ۲/ ۲۳۲).

هم‌چنین اگر آبی به اندازه کر در حوض موجود باشد و بعد از آن مقـداری آب از آن برداشـته شـود، در صورتی که در بقاء آب کر در حوض شک شود، نمی‌توان با استصحاب کلـی آب کـر، وجـود آب کـر را در حوض نتیجه گرفت و قائل به مطهِّر بودن آن شد؛ چرا که ترتیب آثار فرد بـا استصـحاب کلـی، از مصـادیق اصل مثبت می‌باشد (محمدی، شرح رسائل، ۵/ ۱۹۹).

در مورد قسم دوم از اقسام استصحاب کلی، مشهور اصولیان (انصاری، فرائد الاصول، ۳/ ۱۹۱؛ مکارم شیرازی، انوار الاصول، ۳/ ۳۸۳) قائل به حجیت استصحاب کلی و ترتیب آثار آن شده‌اند؛ اما استصـحاب فرد برای ترتیب آثار فرد را جاری ندانسته و در مورد فرد، استصحاب عدم جاری می‌کنند. باید توجه داشـت که نمی‌توان با استصحاب کلی، آثار فرد را ثابت نمود؛ چراکه وجود فرد (طویل العمر) از لوازم عقلی بقـاء کلی است؛ چون کلی طبیعی در خارج در ضمن فرد موجود است و استصحاب در ایـن مـوارد از مصـادیق

اصل مثبت است (امام خمینی، الرسائل، ۱/ ۱۲۹).

بنابراین در مثال ذکر شده در مورد استصحاب کلی قسم دوم، فقط می‌توان استصحاب کلـی حـدث را جاری نموده و آثار کلی را مترتب نمود و در نتیجه مسّ قرآن برای او جایز نیسـت؛ امـا نمی‌تـوان آثـار فـرد طویل العمر (جنابت) را بر آن مترتب نمود؛ برای مثال نمی‌توان حکم به حرمـت قرائـت سـوره‌های عـزائم نمود (مظفر، ۲/ ۲۹۳).

در مورد جریان استصحاب کلی در قسم سوم، اگرچه برخی بین موردی که احتمال حدوث فـرد دیگـر همزمان با حدوث فرد اول است و موردی که احتمال حدوث فرد دیگر بعد از حدوث فرد اول اسـت، قائـل به تفصیل هستند و استصحاب کلی را در قسم اول جاری دانسته؛ امـا در قسـم دوم جـاری نمی‌داننـد؛ امـا مشهور اصولیان قائل به عدم جریان استصحاب کلی هستند (ایروانی، ۴/ ۲۳۹)؛ بنابراین بحث ترتیب آثـار فرد بر استصحاب کلی سالبه به انتفاء موضوع است؛ اما بنا بر نظر گروهی کـه قائـل برجریـان استصـحاب کلی در نوع اول از این قسم شده‌اند نیز استصحاب کلی و ترتیب آثار فرد نیز امکان‌پـذیر نیسـت؛ چـرا کـه واضح است که از مصادیق اصل مثبت خواهد بود (انصاری، ۳/ ۱۹۶).

در مورد استصحاب کلی قسم چهارم برخی معتقدنـد ایـن قسـم مطلقـاً حجـت اسـت. برخـی دیگـر معتقدند استصحاب کلی قسم رابع حجیت ندارد و برخی دیگر قائل به تفصیل هستند که نقد و بررسی این اقوال از عهده این مقاله خارج است. اما بنابر اینکه استصحاب کلی، جاری شـود بـا جریـان استصـحاب، نمی‌توان ثابت نمود که عنوان کلی بر فرد جدید منطبق اسـت چـون از مصـادیق اصـل مثبـت خواهـد بـود (خوئی، مصباح الاصول، ۳/ ۱۱۸).

ترتیب اثر بر مستصحب به واسطه محمول (عنوان کلی) متحدالوجود با آن

یکی از مصادیق احتمالی اصل مثبت، مواردی است که اثر شرعی بر عنوان کلی مترتـب می‌شـود ولـی مستصحب، فردی از آن عنوان کلی است؛ در این مـوارد، سـؤالی کـه مطـرح می‌شـود آن اسـت کـه آیـا بـا استصحاب بقای فرد، می‌توان آثار عنوان کلی را بر فرد مترتب نمود و آیا ترتیـب ایـن آثـار بـر مستصـحب، ترتیب اثر شرعی با واسطه غیر شرعی است.

عنوان کلی (محمولی) که با مستصحب اتحاد وجودی دارد، سه حالت دارد:

حالت اول: گاهی عنوان کلی که بر مستصحب به حمل شایع صناعی حمل می‌شـود، مُنتـزَع از مرتبـه ذات مستصحب است، مثل: جنس و فصل. مثلاً اگر در خارج، خمری وجود داشته باشد، در صورتی که در بقاء آن خمر به جهت تردید در منقلب شدن آن به سـرکه، شـک شـود، در ایـن صـورت، بـا وجـود این‌کـه

نجاست و حرمت بر طبیعت و عنوان خمریت مترتب شده است آیا اثر خمریت کلی، که جنس آن خمر خارجی است، بر آن بار می‌شود یا خیر؟

حالت دوم: گاهی آن عنوان کلی متحدالوجود با مستصحب، از عرضیاتی است که انتزاعی بوده تنها در عالم اعتبار تحقق داشته و مابإزای خارجی ندارند (عرض خارج محمول)؛ همانند زوجیت و ملکیت (محمدی، شرح کفایه الاصول، ۵/ ۱۶۷)؛ مثلاً اگر محمد زوج فاطمه باشد و در حیات محمد شک شود و حیات او استصحاب شود، در این صورت آیا آثار زوجیت مانند عدم جواز نکاح زوجه با مرد دیگر ثابت می‌شود و یا خیر و آیا ترتیب آثار زوجیت بر این استصحاب، ترتیبِ اثر شرعی با واسطه عقلی و عادی است یا خیر؟

حالت سوم: گاهی محمول متحدالوجود با مستصحب، از اعراضی است که در خارج حقیقتاً موجود است و مابإزای خارجی دارد (محمول بالضمیمه)، مانند سفیدی و سیاهی که از شیء سفید و سیاه انتزاع می‌شود (لنکرانی، ایضاح الکفایه، ۵/ ۴۵۷) مثلاً اگر جسمی سفید باشد و در بقاء آن، شک شود و استصحاب شود، آیا می‌توان بر این مستصحب (بقای جسم)، آثار سفیدی را مترتب نمود؟

برخی معتقدند قسم اول و دوم، از مصادیق اصل مثبت نیست؛ اما قسم سوم از مصادیق آن می‌باشد، به این دلیل که اثر در این دو صورت در واقع، حقیقتاً برای خود مستصحب است؛ چرا که برای عنوان کلیِ محمول بر مستصحب در خارج، مابإزایی جز مستصحب وجود ندارد؛ زیرا کلی طبیعی به عین وجود فردش موجود می‌شود، همان‌طور که در عنوان کلی قسم دوم نیز فقط منشأ انتزاع عنوان کلی که همان مستصحب باشد، در خارج موجود است؛ پس آن چه که اثر بر آن مترتب شده، فرد (در قسم اول) یا منشأ انتزاع در خارج (در قسم دوم) است که بنا به فرض مورد استصحاب واقع شده است، بنا بر این ترتب اثر بر مستصحب بدون واسطه است، نه این‌که اثر بر شیء دیگر مترتب شده باشد که ترتب آن بر مستصحب، با واسطه آن شیء باشد. پس در این دو صورت اصلاً واسطه‌ای وجود ندارد.

اما در صورت سوم، اثر در واقع برای نفس مستصحب نیست، بلکه برای عرضی است که ما بإزای خارجی دارد و در نتیجه وجود عنوان کلی، عین وجود فرد نیست، بنابر این اگر در دلیل، اثر شرعی بر عرض محمول بالضمیمه که تأصل و حقیقت دارد، مترتب شده باشد، نمی‌توان با استصحاب بقاء معروض، آن اثر را مترتب نمود، برای مثال در صورتی که اثر برای سفیدی و سیاهی باشد، با استصحاب بقای جسم، نمی‌توان آثار این دو را مترتب نمود؛ چرا که در این مورد، سفیدی و سیاهی بین مستصحب و اثر شرعی واسطه شده است چون عنوان سیاهی و سفیدی با عنوان جسم سیاه و سفید متفاوت است و هر دو در خارج موجودند؛ بنا بر این از مصادیق اصل مثبت خواهد بود (آخوند خراسانی، ۳/ ۲۴۵-۲۴۶؛ محمدی، شرح

کفایه الاصول، ۵/ ۱۶۹).

اما ادعای ایشان مورد اشکال است؛ چراکه علت ترتیب اثر بـر عنـوان کلـی مستصـحب، از آن جهـت نیست که کلی و فرد در خارج متحدالوجود هستند، بلکه از آن جهت است که اثر در واقع بـرای خـود فـرد است نه برای کلی؛ چرا که اگر چه احکام به نحو قضیه حقیقیه جعل شده‌اند؛ اما در واقع حکم بـرای افـراد آن کلی جعل شده است، البته بدون این‌که خصوصیات فردی آن افراد مورد نظر باشد و گرنه کلـی بمـا هـو کلی حکمی ندارد؛ مثلاً وقتی حکم به حرمت خمر می‌شود، در واقع خمر خارجی حرام است نـه طبیعـت کلی خمر.

اما در مورد قسم دوم باید گفت اگر مراد ایشان آن است که استصحاب در منشأ انتزاع جاری شود و اثر امر انتزاعی که بر فرضِ بقای مستصحب، لازمه آن است، بر آن مترتب شـود، در ایـن صـورت از مصـادیق اصل مثبت خواهد بود. مثلاً اگر بدانیم جسـمی در مکـانی وجـود دارد و بـدانیم جسـم دیگـری در مکـان پایین‌تری از جسم اول قرار دارد و شک در بقای جسم اول در مکانش داشته باشیم، در این صـورت ترتیـب اثر فوقیت بر جسم دوم به دلیل استصحاب وجود جسم اول در مکانش از مصادیق اصل مثبت خواهد بود، بنابراین فقط قسم اول از مصادیق اصل مثبت نمی‌باشد (خوئی، مصـباح الاصـول، ۳/ ۱۷۱؛ امـام خمینـی، الرسائل، ۱/ ۱۸۸؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۶/ ۲۰۷-۲۰۸).

ترتیب آثار اتصاف به عدم وصف در استصحاب عدم ازلی

منظور از استصحاب عدم ازلی، اتصاف موضوع به عدم وصف در زمـان عـدم تحقـق موضـوع اسـت (حسینی خامنه‌ای، ۳۹)؛ اما قبل از بیان اشکال مُثبتیَّت در استصحاب عدم ازلی، لازم است که انواع لحاظ وصف عدم، بیان شده و محل بحث منقّح گردد.

گاهی عدم فی‌نفسه لحاظ می‌شود، بدون آن که وصف موضوع خـود باشـد کـه در ایـن صـورت عـدمِ محمولی نامیده می‌شود و علت تسمیه آن به عدم محمولی، آن است که محمول قضیه واقع می‌شـود؛ مثـل این که گفته می‌شود «زید معدوم است» و یا «قریشی بودن زن معـدوم اسـت» و گـاهی نیـز عـدم، وصـف موضوع قرار می‌گیرد، در این صورت عدمِ نعتی نامیده می‌شود؛ مانند این‌که گفته شود «زنی که متصـف بـه قریشی بودن نیست، حکمش چنین است» (ایروانی، ۴/ ۲۵۶).

اجرای استصحاب در مورد عدم محمولی در صورتی که اثر شرعی بر همان عدم محمولی مترتب شود، مطابق قاعده صحیح می‌باشد و اشکال مثبتیت نیز پیش نخواهد آمد. اجرای استصحاب عدم نعتـی نیـز در صورتی که خود حالت سابقه یقینی داشته باشد، از مصـادیق اصـل مثبـت نخواهـد بـود؛ بـرای مثـال اگـر

شخصی در گذشته قطعاً عادل نبوده است و شک شود که آیا صفت عدالت را کسب کرده است، در این صورت نیز استصحاب جاری شده و اشکال مثبتیت رخ نخواهد داد؛ زیرا هم عدم عدالت و هم اتصاف به عدم عدالت حالت سابقه یقینی دارند.

اما اگر اتصاف موضوع به وصف عدمی، حالت سابقه یقینی نداشته باشد بلکه خود وصف به اعتبار اصل عدم ازلی، معدوم باشد، در این صورت بحث اجرای استصحاب عدم ازلی و مثبتیّت آن مطرح می‌شود (خوئی، محاضرات فی اصول الفقه، ۵/ ۲۱۸؛ مکارم شیرازی، انوار الاصول، ۲/ ۱۰۸) توضیح آن‌که اگر با اجرای استصحاب عدم ازلی نسبت به عدم اتصاف موضوع به آن صفت که قبل از تحقق موضوع ثابت است (استصحاب عدم محمولی)، اتصاف موضوع به عدم آن وصف، نتیجه گرفته شود، اصل مثبت مصداق پیدا می‌کند؛ چون در این صورت اتصاف به عدم، لازمه عقلی عدم اتصاف است و در واقع ثبوت عدم نعتی (اتصاف به عدم) با استصحاب عدم محمولی (عدم اتصاف) از آثار عقلی استصحاب است نه از آثار شرعی آن (مکارم شیرازی، کتاب النکاح، ۱/ ۸۶).

برای مثال اگر دلیلی بگوید «المرأه تحیض الی خمسین سنة الا القریشیة» و شک در قرشیت زن خاصی شود، مقتضای اصل عدم ازلی عدم اتصاف به قرشیت او است، یعنی وقتی نمی‌دانیم این زن غیر قریشی است و تا ۵۰ سالگی حیض می‌شود یا قریشی است و تا ۶۰ سالگی حیض می‌شود، اصل عدم ازلی می‌گوید زمانی که این زن هنوز متولد نشده بود، از قریش متولد نشده بود، همان طور که از غیر قریش هم متولد نشده بود. اما بعد از تولد نمی‌دانیم آیا از قریش متولد شده است یا نه، در این صورت اگر اصل عدم ازلی حجت باشد، مقتضای آن این است که همان حالتی که سابق داشت و از قریش متولد نشده بود، هنوز استمرار دارد و از قریش متولد نشده است؛ اما همان‌طور که گفته شد این اصل فقط اثبات می‌کند که این زن متصف به قریشی بودن نیست و آثار عدم اتصاف به قریشی بودن بر او مترتب است، نه این‌که اثبات کند این زن متصف به عدم قریشیت است که آثار اتصاف به عدم قریشی بودن بر آن مترتب شود؛ چون اثبات اتصاف به عدم قریشیت توسط استصحاب عدم اتصاف به قریشیت از مصادیق اصل مثبت است (بجنوردی، القواعد الفقهیه، ۳/ ۲۶۱).

لازم به ذکر است که معمولاً بحث استصحاب عدم ازلی در علم اصول، در مبحث تمسک به عموم عام در شبهه مصداقیه مطرح می‌شود. به گفته برخی از بزرگان بحث استصحاب عدم ازلی نسبت به مبحث تمسک به عام در شبهه مصداقیه یک بحث کبروی است؛ چرا که سؤال مطرح شده در این صورت آن است که عدم مأخوذ در موضوع حکم عام مخصَّص به نحو عدم نعتی است که در این صورت اصل عدم ازلی به دلیل اشکال مُثبتیَّت حجت نخواهد بود یا عدم محمولی است که در این صورت استصحاب عدم ازلی

حجت خواهد بود.

به عنوان مثال در صورتی که دلیل عام بگوید «اکرم العلماء» و دلیل خاص بگوید «لا تکرم الفساق منهم» در این صورت موضوع حکم عام قبل از تخصیص، یک امر وجودی است؛ اما بعد از تخصیص یک امر عدمی نیز به آن اضافه می‌شود و در واقع موضوع حکم، مرکب از یک امر وجودی و یک امر عدمی می‌شود (روحانی، ۳/ ۳۶۵).

مشهور است که تمسک به عموم عام در شبهه مصداقیه جایز نیست (مظفر، ۱/ ۱۴۴)؛ اما آیا بعد از عدم امکان تمسک به عموم عام در شبهه مصداقیه، می‌توان با اجرای اصل عدم ازلی فرد مشتبه را در مصادیق عام داخل نمود یا خیر.

بعضی، با اجرای استصحاب عدم ازلی، موارد مشتبه را تحت عموم عام قرار داده‌اند و آن را از مصادیق اصل مثبت ندانسته‌اند و معتقدند در صورتی که عامی توسط مخصِّص منفصل و یا مخصِّص متصلی مانند استثناء تخصیص بخورد؛ چون مابقی افراد عام بعد از تخصیص، معنون به عنوان خاص نیستند، در این صورت اگر در مورد فردی از حیث مصداق عام بودن شک شود، در غالب موارد می‌توان به وسیله اصل موضوعی آن را تحت مصادیق عام قرار داد؛ اگرچه تمسک به عموم عام در شبهه مصداقیه جایز نمی‌باشد؛ برای مثال اگر دلیلی بگوید زنان تا پنجاه سالگی حیض می‌شوند؛ مگر زنان قریشی و نسبت به زنی شک شود که از زنان قریشی است یا از زنان غیر قریشی، می‌توان با اصل عدم تحقق انتساب بین وی و قریشی بودن (استصحاب عدم ازلی)، او را در زمره کسانی قرار داد که تا پنجاه سالگی حیض می‌شوند؛ چون زنی که بین وی و قریشی بودن انتسابی وجود ندارد تحت عنوان عام باقی می‌ماند و فقط زنان قریشی از آن خارج می‌شوند (آخوند خراسانی، ۲/ ۱۵۷؛ خوئی، محاضرات فی اصول الفقه، ۵/ ۲۰۷).

اما استصحاب عدم ازلی در این موارد حجت نمی‌باشد (نائینی، اجود التقریرات، ۱/ ۴۷۴؛ انصاری، فرائد الاصول، ۳/ ۲۹۳؛ فیروزآبادی، ۲/ ۲۷۲)؛ چون اثر شرعی بر استصحاب عدم نعتی مترتب است نه بر استصحاب عدم ازلی و اثبات عدم نعتی توسط استصحاب عدم ازلی (عدم محمولی)، از واضح‌ترین مصادیق اصل مثبت می‌باشد (نائینی، فوائد الاصول، ۲/ ۵۳۳)؛ بنابراین نمی‌توان با اجرای این استصحاب موضوع عام را احراز نمود (طباطبایی حکیم، الکافی فی اصول الفقه، ۲/ ۴۴۱).

هم چنین براساس آیه شریفه «قل للمؤمنین یغضّوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم» (نور: ۳۰) مؤمنین نباید در مواردی که حرام است به زنان نگاه کنند؛ اما این آیه نسبت به زنان محرم تخصیص خورده است. حال اگر شک شود که زنی جزء محارم است که نگاه به او جایز است یا جزء زنان نامحرم است که نگاه به او جایز نیست، در این صورت برخی همانند مرحوم آخوند و مرحوم خوئی قائل‌اند که با استصحاب عدم

ازلی، عدم جواز نظر اثبات می‌شود؛ مثلًا اگر شک دارد که این زن، خواهر او است تا نگـاه جـایز باشـد یـا بیگانه است که نظر به او ممنوع باشد، چون قبل از خلقت محرمیت نسبی در کار نبوده، استصـحاب عـدم محرمیت جاری می‌شود، یا فردی را که نمی‌تواند تشخیص دهد زن است یا مرد که اگر زن باشد نگاه بـه او ممنوع و اگر مرد باشد، نگاه به او جایز باشد، چون قبل از خلقت، مماثل و مرد نبوده تا استثناء شـود، حـال که نمی‌داند پس از خلقت عنوان مستثنی بر او صدق می‌کند یا نه، در این صـورت استصـحاب عـدم ازلـی جاری می‌شود؛ اما همانطور که گفته شد در این مورد استصحاب به دلیل اشکال مثبتیت حجت نیست؛ در نتیجه باید در این موارد به اصول دیگر رجوع نمـود (شـبیری زنجـانی، ۳/ ۱۰۰۱؛ مکـارم شـیرازی، کتـاب النکاح، ۱/ ۸۶).

ترتیب آثار مقتضا بر استصحاب عدم مانع در قاعده مقتضی و مانع

یکی دیگر از مصادیق کاربردی اصل مثبت، جریان استصحاب عدم تحقق مانع در مورد قاعده مقتضی و مانع و ترتیب آثار مقتضا است. منظور از قاعده مقتضی و مانع عبارتسـت از: حکـم بـه وجـود مسـبَّب و مقتضا، در صورت احراز وجود سبب و مقتضی آن و شک در وجود مانع از تأثیر مقتضی؛ مثلاً اگر به افتادن آتش بر روی لباس یقین داشته باشیم و شک کنیم که آیا رطوبتی مانع از تأثیر آتش برای احراق شده است یا خیر، بر اساس حجیت این قاعده، باید حکم به حصول احتراق نمود. هم چنین اگر علم به ملاقات نجاست با آبی قلیل وجود داشته باشد که مقتضـی تـنجُّس آن اسـت و در کـر شـدن آن آب قلیـل، قبـل از ملاقـات نجاست شک شود، بنابراین قاعده باید حکم به نجاست آن آب داد. هم چنین اگر علم به وجود مصلحت یا مفسده ملزم‌های در فعلی داشته باشیم و شک در تعلق وجوب یا حرمت به دلیل وجود مانعی از تعلق حکم به فعل شود، در این صورت طبق حجیت این قاعده باید حکم به وجوب یا حرمت فعـل کنـیم (مشـکینی، ۲۰۶؛ گرجی، ۲۷۹).

باید توجه داشت که مراد از کلمه «مقتضی» در این قاعده با مـراد از آن در مسـأله شـک در مقتضـی و رافع متفاوت است. منظور از مقتضی در مسأله شک در مقتضی و رافع، استعداد مقتضی برای بقاء است که به این بحث مربوط نمی‌شود (نائینی، فوائد الاصول، ۴/ ۳۱۵؛ بجنوردی، منتهـی الاصـول، ۲/ ۳۸۰)؛ امـا مراد از مقتضی در باب قاعده مقتضی و مانع سه مورد است:

۱- مقتضی در باب علت و معلول تکوینی که در صورت وجود شرط و عدم مانع اثر خود را می‌گـذارد و در مقابل مانع، به معنای آن‌چه که از تحقق اثر تکوینی جلوگیری می‌کند، می‌باشد هماننـد مثـال اول. ۲- مقتضیِ اثر شرعی به حسب جعل شارع و در مقابل مانع به معنای آن‌چه که از تحقق اثر شـرعی جلـوگیری

می‌کند، می‌باشد، همانند مثال دوم. ۳- مقتضیِ حکم، یعنی ملاکات و مصالح و مفاسد و در مقابل مانع به معنای آن‌چه که از تشریع حکم جلوگیری می‌کند، می‌باشد؛ همانند مثال سوم.

برخی از اصولیان این قاعده را حجت می‌دانند و معتقدند در صورتی که یقین به وجود مقتضی تعلق بگیرد و در تحقق مانع از تأثیر مقتضی شک شود، بنا بر تحقق مقتضا گذاشته می‌شود و لازم نیست که عدم مانع از تأثیر مقتضی احراز شود، به عبارت دیگر در ترتیب آثار مقتضا، مجرد احراز مقتضی کافی است (آملی، ۴/ ۱۳).

اما بسیاری از اصولیان آن را حجت ندانسته و آن را از شمول ادله حجیت استصحاب خارج می‌کنند؛ چرا که در جریان استصحاب، وحدت متعلق یقین و شک شرط است، درحالی‌که در این قاعده متعلق یقین، وجود مقتضی است و متعلق شک، وجود مانع است؛ در نتیجه استصحاب جاری نمی‌شود (خوئی، دراسات فی علم الاصول، ۴/ ۲۳۶؛ ایروانی، ۴/ ۸؛ بجنوردی، منتهی الاصول، ۲/ ۳۸۰) البته در این موارد می‌توان استصحاب عدم مانع نمود؛ امّا نمی‌توان با استصحاب عدم مانع، آثار مقتضا را مترتب نمود؛ چون در این صورت اصل مثبت مصداق پیدا می‌کند که حجت نمی‌باشد (سبحانی، المحصول فی علم الاصول، ۴/ ۱۵؛ گلپایگانی، ۲/ ۲۶۱).

فقها در موارد متعددی عدم حجیت این قاعده و مبتنی بودن آن بر اصل مثبت را متذکر شده‌اند، برای مثال مرحوم خوئی می‌فرمایند بعضی از فقها، در صورت شک در وجود حاجب هنگام ریختن آب برای تحصیل طهارت از حدث یا خبث، به دلیل اصل عدم مانع، حکم به عدم اعتناء به شک در حاجب می‌کنند؛ امّا چنین حکمی صحیح نمی‌باشد؛ چرا که اثر شرعی که رفع حدث یا خبث است، مترتب بر وصول آب به پوست و تحقق خارجی غسل است و با اصل عدم مانع، نمی‌توان این امر را اثبات نمود؛ چون از مصادیق اصل مثبت خواهد بود،؛ زیرا در این مورد غسل پوست، از لوازم عقلی عدم مانع است و با استصحاب عدم مانع، نمی‌توان این لازم عقلی را ثابت نمود (خوئی، مصباح الاصول، ۳/ ۱۶۶؛ انصاری، کتاب الطهاره، ۲/ ۳۵۳-۳۵۵).

اجرای استصحاب در اجزاء موضوعات مقیَّد و إثبات تقیّد

یکی از مصادیق دیگر و مهم اصل مثبت، اثبات تقیّد یا عنوان بسیط انتزاعی با استصحاب در اجزاء موضوعات مقید است. توضیح آنکه گاهی از اوقات موضوع حکم شرعی، بسیط می‌باشد، مثلاً موضوع حکم حرمتِ روزه گرفتن، روز عید فطر می‌باشد. در موضوعات بسیط، اگر ارکان استصحاب به طور کامل وجود داشته باشد، استصحاب بلا اشکال جاری است.

اما گاهی اوقات، موضوع حکم شرعی مرکب از عناصر متعددی است که در این صورت دو حالت متصور است. حالت اول آن است که این عناصر به شکل مقیّد لحاظ شده باشند یا این که از مجموع آن‌ها، عنوان بسیطی انتزاع شده باشد و آن عنوان، موضوع حکم قرار گرفته باشد، مثل عنوان مجموع یا اقتران.

حالت دوم آن است که خود ذات عناصر مورد حکم قرار گرفته باشند، بدون این که در موضوع حکم، عنوان انتزاعی بسیط دخیل باشد، به عبارت دیگر موضوع مرکب در نظر گرفته شود.

در حالت اول، اجرای استصحاب نسبت به خود اجزاء جایز نیست؛ زیرا اگر مقصود از اجرای استصحاب، اثبات حکم به شکل مستقیم باشد، این امر ممکن نیست؛ چون حکم بنابر فرض بر عنوان بسیط انتزاعی مترتب است، نه بر ذات اجزاء و اگر مقصود از اجرای استصحاب، اثبات حکم به وسیله اثبات عنوان بسیط توسط استصحاب اجزاء باشد، این امر نیز غیر ممکن است؛ چون عنوان اجتماع و اقتران و مانند آن، لازم عقلی ثبوت اجزاء است و با استصحاب اجزاء، نمی‌توان این عنوان را ثابت نمود، چون از مصادیق اصل مثبت خواهد بود که حجت نیست، پس اگر در حصول عنوان بسیط انتزاعی در این حالت شک شود، استصحاب عدم حصول آن جاری می‌شود؛ حتی اگر یکی از اجزاء وجداناً محرز باشد.

اما در حالت دوم، اجرای استصحاب نسبت به اجزاء در صورت وجود یقین سابق صحیح می‌باشد، زیرا موضوع حکم، خود اجزاء می‌باشد. بر این اساس می‌توان گفت معیار اجرای استصحاب در اجزاء موضوعات مرکب از عناصر متعدد دو امر می‌باشد:۱- ترتب اثر بر خود اجزاء ۲- وجود یقین سابق به حدوث و شک در بقاءاجزاء (صدر، دروس فی علم الاصول، ۳/ ۵۲۴؛ ایروانی، ۴/ ۲۴۵-۲۴۶).

فقها در بسیاری از مواردی به مثبت بودن استصحاب در اجزاء موضوعات مقید برای اثبات موضوع حکم به شکل مقیّد، متذکر شده‌اند که در ذیل چند نمونه از این موارد بیان می‌گردد.

۱- هر گاه شخصی، مسلط بر مال غیر باشد و آن را تلف کند و مالک مال بگوید که آن شخص، به صورت عدوانی بر مالش مسلط شده و در نتیجه ضامن تلف آن است؛ اما شخص مسلط بر مال، ادعا کند که مأذون بوده مثلاً آن را عاریه گرفته است و در نتیجه ضامن نیست، در این صورت فقها فتوا داده‌اند که می‌توان استصحاب عدم اذن را جاری نمود و حکم به ضمان آن شخص داد، در حالی که حکم به تصرف عدوانی، اثر شرعی این استصحاب نمی‌باشد، بلکه اثر عقلی آن است و به عبارت دیگر استصحاب عدم رضایت مالک، نمی‌تواند عدوانی بودن ید را ثابت نماید مگر بر اساس یک ملازمه عقلی (خوئی، مصباح الاصول، ۳/ ۱۶۸).

برخی معتقدند این مسأله، از مصادیق اصل مثبت نمی‌باشد؛ زیرا موضوع حکم ضمان، مرکب از دو جزء می‌باشد. یک جزء آن تحقق ید و استیلا بر مال غیر است و جزء دیگر آن، عدم رضایت مالک در مورد

این استیلا است که جزء اول آن با وجدان ثابت است و جزء دوم آن با اصل استصحاب؛ در نتیجه موضوع مرکب محقق شده و حکم ضمان بر آن مترتب می‌شود (نائینی، فوائد الاصول، ۴/ ۵۰۳؛ اراکی، ۴/ ۱۹۰؛ آملی، ۴/ ۱۵۰).

اما این نظر صحیح نمی‌باشد چون موضوع حکم ضمان، ذات دو جزء فی نفسه (بدون این که ربطی بین آن‌ها باشد) نیست، بلکه موضوع ضمان استیلای مقترن و مقیَّد به عدم رضایت مالک است و همان‌طور که گفته شد در واقع با استصحاب مزبور، این تقید اثبات نمی‌شود؛ چرا که در این صورت از مصادیق اصل مثبت خواهد بود؛ چون تقیُّد و اقتران، لازمه عقلی استصحاب عدم رضایت مالک است (روحانی، ۶/ ۲۲۵؛ سبحانی، ارشاد العقول، ۴/ ۲۰۷).

۲- مرحوم خوئی در مسأله شک در طهارت لباس متنجسی که با آب مشکوک الطهاره شسته شده می‌گوید بر اساس آن چه که از ادله استفاده می‌شود، حکم به پاک شدن لباس از نظر شرعی، مترتب بر شستن آن با آب طاهر می‌باشد و در نتیجه شک در طهارت آب، سبب شک در طهارت لباسی است که با آن شسته می‌شود؛ اما از آن جایی که شستن لباس با آب، با وجدان محرز است و پاک بودن آب نیز با اجرای اصل استصحاب احراز شده است، در نتیجه موضوع طهارت لباس، ثابت شده و می‌توان حکم به طهارت لباس داد (خوئی، دراسات فی علم الاصول، ۴/ ۲۵۳)؛ اما در نقد ایشان باید گفت، از آن جایی که دلیل اجتهادی در این مورد عبارت است از: «إن الماء الطاهر یزیل الحدث و الخبث» پس موضوع حکم، آبِ مقید به طهارت است و احراز قید با اصل و احراز مقید با وجدان، مستلزم احراز تقید نمی‌باشد (خمینی، مصطفی، ۲/ ۱۷۱).

۳- محقق حلّی در یکی از مسائل قصاص عضو می‌گوید، اگر شخصی دست کسی را قطع کند و بعد از مدتی، وی بمیرد و جانی ادعا کند که آن شخص بعد از قطع دست، در اثر نوشیدن سم مرده است؛ اما ولیّ شخص میت ادعا کند که وی بر اثر سرایت جراحت مرده است، هم‌چنین اگر شخصی ملفوف به پارچه‌ای باشد و شخص دیگری او را با ضربه شمشیر به دو نیم کند و آن شخص بمیرد و جانی ادعا کند که وی قبلاً مرده بوده است؛ اما ولیّ میت ادعا کند که وی زنده بوده است و در اثر ضربه جانی مرده است، در هر دو مورد چون هر دو احتمال مساوی است، قول جانی مقدم است؛ چون اصل، عدم ضمان است و در این مسأله احتمال ضعیف دیگری نیز وجود دارد (محقق حلی، ۴/ ۲۲۶) که این احتمالات توسط علامه حلی نیز مطرح شده است (علامه حلّی، ۵/ ۵۲۴).

در توضیح این مطلب باید گفت اگر موضوع ضمان دیه را تحقق قتل که یک امر بسیط است بدانیم (چنانکه ظاهر روایات و آیات نیز همین است)، باید قائل به عدم ضمان در این موارد شویم؛ چرا که اصل،

عدم ضمان است و نمی‌توان با اصل عدم سبب دیگری در تحقق قتل (در مثال اول) و یا استصحاب حیات در زمان قتل (در مثال دوم)، قائل به ضمان شد؛ چون در این صورت از مصادیق اصل مثبت خواهد شد؛ زیرا قتل لازمه عقلی عدم وجود سبب دیگر است.

اما اگر موضوع ضمان دیه را مرکب از جنایت و عدم سبب دیگر در مثال اول و مرکب از جنایت و حیات در مثال دوم بدانیم، در این صورت اشکالی در جریان استصحاب و اثبات ضمان نیست؛ چرا که موضوع ضمان دو جزء دارد که یکی وجداناً ثابت است و دیگری به وسیله استصحاب؛ اما مرکب بودن موضوع ضمان خلاف واقع است، چون موضوع آن یک امر بسیط (قتل) است (اراکی، ۴/ ۱۹۱؛ خوئی، مصباح الاصول، ۳/ ۱۶۷).

۴- اگر فرض شود که شخصی، مرتکب قتلی شده است و ادعا می‌کند که پدر مقتول است تا قصاص از او دفع شود، حکم قصاص ثابت است؛ چون موضوع آن که مرکب از دو جزء قتل و عدم رابطه پدری با مقتول است محقق است، به این شکل که یک جزء آن که قتل باشد، وجداناً ثابت است و جزء دیگر آن نیز که عدم وجود رابطه پدری است، توسط اصل استصحاب ثابت است و موضوع مقیّد نیست تا اجرای استصحاب در آن با مشکل مثبتیت مواجه باشد (روحانی، ۲۶/ ۲۵؛ خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ۲/ ۸۷).

حجیت اصل تأخر حادث

اگر در اصل حدوث حادثی، شک وجود داشته باشد، استصحاب عدم حدوث حادث بلا اشکال جاری می‌شود؛ اما اگر شیء حادثی، مقطوع الحدوث باشد ولی تقدم و تأخر این حادث مشکوک باشد، در این صورت بحث اصل تأخر حادث مطرح می‌شود (انصاری، فرائد الاصول، ۳/ ۲۴۷) که برای آن، دو حالت متصور است. گاهی تقدم و تأخر حادث، نسبت به اجزای زمان ملاحظه می‌شود و گاهی تقدم و تأخر حادث نسبت به حادث دیگر ملاحظه می‌شود.

۱- لحاظ تقدم و تأخر حادث در رابطه با اجزاء زمان

در این مورد، یک حادثِ معلوم التحقق وجود دارد که تقدم و تأخر آن نسبت به اجزای زمان مشخص نیست. برای مثال علم به موت زید در روز جمعه وجود دارد؛ اما در مبدأ موت او و تقدم و تأخر آن نسبت به روز پنج‌شنبه شک وجود دارد. پس شک می‌شود موتی که واقع شده است، روز پنج‌شنبه تحقق پیدا کرده است یا روز جمعه. در این صورت استصحاب عدم حدوث حادث تا آن زمان جاری می‌شود؛ چرا که عدم حدوث آن حادث تا زمان مشکوک، متیقن بوده است و شک در تحقق آن در زمان مشکوک می‌شود؛ در

نتیجه ارکان استصحاب تام بوده و جاری می‌شود و تمام احکام و آثار شرعی مترتب بر عدم حدوث آن مترتب می‌شود. برای مثال آثار شرعی مترتب بر عدم موت زوج در روز پنج‌شنبه که عبارتست از: وجوب انفاق بر زوجه و حرمت تقسیم اموال بین وزّاث و مانند آن مترتب می‌شود (سبحانی، الموجز، ۲/ ۳۹۲) باید توجه داشت اگر عنوان عدم حدوث حادث، موضوع اثر شرعی باشد، استصحاب جاری شده و ترتیب اثر شرعی بر آن از مصادیق اصل مثبت نخواهد بود.

اما اگر عنوان مأخوذ در دلیل شرعی، تأخر حادث از زمان اول و یا حدوث آن در زمان دوم باشد، در این صورت نمی‌توان با استصحاب، آثار این عناوین را مترتب نمود؛ چرا که تأخر حادث از زمان اول و یا حدوث آن در زمان دوم، از آثار عقلی مستصحب است و در نتیجه از مصادیق اصل مثبت خواهد بود که حجت نمی‌باشد (کوه کمره‌ای، ۲/ ۴۲۴؛ لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه، ۱۵/ ۲۹۴-۳۰۰؛ مغنیه، ۳۸۴).

برای مثال اگر زوجه‌ای در روز سه شنبه ناشزه شود و زوج بداند، زوجه او در روز جمعه از نشوز خارج شده است؛ اما نداند که خروج از نشوز، در روز پنج شنبه حادث شده است یا در روز جمعه، در این صورت به وسیله استصحاب، عدم خروج او از نشوز در روز پنج شنبه ثابت می‌شود و اثر شرعیِ عدم اشتغال ذمه زوج به نفقه، بر این استصحاب مترتب می‌شود؛ اما با اجرای استصحاب ثابت نمی‌شود که خروج او از نشوز در روز جمعه حادث شده است؛ چرا که گفته شد با استصحاب، فقط عدمِ وجود در زمان اول ثابت می‌شود، نه حدوث آن در زمان دوم.

هم‌چنین اگر اموال میِّتی در روز جمعه قسمت شده باشد و بدانیم که یکی از ورثه که قبلاً کافر بوده است اسلام آورده است؛ اما تاریخ اسلام آوردن او را ندانیم که آیا در روز پنج شنبه بوده است یا در روز جمعه، در این صورت، عدم اسلام او تا روز پنج شنبه استصحاب می‌شود و آثار شرعی بر عدم اسلام وی که همان نجاست او باشد، مترتب می‌شود؛ اما بر این استصحاب، آثار تأخر اسلام او از روز پنج شنبه مترتب نمی‌شود؛ چرا که این آثار، آثار عقلی مستصحب است که به دلیل عدم حجیت اصل مثبت بر آن مترتب نمی‌شود (آخوند خراسانی، ۳/ ۲۵۱).

۲- لحاظ تقدم و تأخر دو حادث معلوم الحدوث نسبت به یکدیگر

در این قسم، دو حادث معلوم الحدوث وجود دارد که در تقدم و تأخر یکی از آن دو، نسبت به دیگری شک می‌شود، مثل این‌که علم به صدور دو حکم نسبت به یک موضوع وجود دارد که یکی ناسخ دیگری است؛ امّا نمی‌دانیم کدام متقدم است و کدام متأخر و یا مثل این‌که می‌دانیم دو شخص متوارث فوت کرده‌اند، امّا نمی‌دانیم کدام یک متقدم بوده و کدام یک متأخر.

دراین صورت گاهی هر دو حادث، مجهول التاریخ هستند و گاهی فقط تاریخ یکی از آن دو مجهول است

۲-۱- مجهول بودن تاریخ هر دو حادث

آخوند خراسانی برای این فرض، صورت‌های متفاوتی را بیان نموده است که مجالی برای ذکر آن در این مختصر نیست (۳/ ۲۵۲)؛ امّا شیخ انصاری به طور اجمال می‌گوید اگر تاریخ هر دو حادث، مجهول باشد، در این صورت نمی‌توان حکم به تأخر یکی از دیگری داد؛ چرا که تأخر فی نفسه مجرای استصحاب نیست، چون مسبوق به یقین نیست و اصل عدم یکی در زمان حدوث دیگری متعارض به مثل است؛ چون در مورد هر دو حادث، چنین اصلی قابل جریان است؛ در نتیجه حکم آن تساقط است و در این‌که اگر در مواردی تقارن قابل تصور باشد، بتوان حکم به تقارن آن دو حادث کرد دو وجه وجود دارد: وجه اوّل آن‌که، بگوییم تقارن امر وجودی است و لازمه عقلی عدم هر یک از آن دو در زمان حدوث دیگری است و در نتیجه در این صورت، استصحاب حجت نخواهد بود؛ چون از مصادیق اصل مثبت است که حجت نیست و وجه دوّم آنکه، قائل شویم تقارن از لوازم خفیه استصحاب عدم است و در نتیجه از عدم حجیت اصل مثبت، مستثنی است (انصاری، فرائد الاصول، ۳/ ۲۴۹).

۲-۲- معلوم بودن تاریخ یکی از دو حادث

شیخ انصاری در این مورد نیز به طور کلی می‌فرمایند اگر تاریخ یکی از دو حادث معلوم و تاریخ حادث دیگر مجهول باشد، در این صورت، فقط می‌توان با اصل استصحاب، عدم وجود مجهول التاریخ را در زمان وجود معلوم التاریخ، ثابت نمود؛ اما نمی‌توان حکم به تأخر وجود آن از معلوم التاریخ نمود؛ چرا که در این صورت از مصادیق اصل مثبت خواهد بود (فرائد الاصول، ۳/ ۲۴۹-۲۵۱) اصولیان دیگر نیز به مثبت بودن استصحاب عدم حدوث برای اثبات تأخر حدوث، متذکر شده‌اند (اصفهانی، ۳/ ۱۰۹؛ اراکی، ۴/ ۲۰۹-۲۱۰؛ خمینی، الرسائل، ۱/ ۱۹۵-۱۹۷).

اگرچه شیخ انصاری اجمالاً در این مورد حکم به جریان استصحاب عدم حدوث مجهول التاریخ در زمان حدوث معلوم التاریخ نموده‌اند؛ اما صاحب کفایه برای این فرض، اقسام متعددی را همانند فرض قبل بیان نموده است که باز این مختصر گنجایش بیان آن را ندارد.

فقها در بسیاری از موارد به مبتنی بودن اصل تأخر حادث بر اصل مثبت، اشاره نموده‌اند که ذیلاً چند نمونه از این موارد بیان می‌گردد.

مثال اول: اگر بدانیم شیءای هم نجس بوده وهم آب کشیده شده و تاریخ نجاست مشخص باشد؛ اما تاریخ طهارت مشخص نباشد، در این صورت با استصحاب عدم حدوث طهارت در زمان نجاست،

نمی‌توان تأخر آن را از نجاست ثابت نمود؛ چرا که نهایت چیزی که بر ایـن استصـحاب مترتـب می‌شـود، تأخر آن فی حد ذاته است؛ اما تأخر آن از نجاست یک امر عادی است که به وسیله اصل ثابـت نمی‌شـود؛ چون از مصادیق اصل مثبت است که حجـت نمی‌باشـد (کاشـف الغطـاء، ۲/ ۱۰۲؛ شـریف کاشـانی، ۲/ ۷۶۱).

مثال دوم: صاحب جواهر در مسأله زن بارداری که شوهرش او را به شکل رجعی طلاق داده است و زن ادعا می‌کند که طلاق بعد از وضع حمل رخ داده است؛ در نتیجه مرد باید نفقه او را بدهد؛ در حالی‌که مرد ادعا می‌کند که طلاق قبل از وضع حمل بوده است؛ در نتیجه، نفقه به عهده او نیست، از صاحب مسـالک نقل می‌کند که ایشان گفته‌اند در صورتی که مرد و زن در مورد تاریخ طـلاق و یـا وضـع حمـل اتفـاق نظـر داشته باشند و در تقدم یا تأخر دیگری اختلاف نظر داشته باشند، در این صـورت قـول مـدعی تـأخر مقـدم می‌شود؛ چون اصل عدم تقدم است، برای مثال اگر فرض شود که روز جمعه طلاق واقـع شـده اسـت و در مورد زمان وضح حمل اختلاف شود، در این صورت اگر زن ادعا کند وضع حمل روز پنج شنبه اتفاق افتاده است و مرد ادعا کند روز شنبه اتفاق افتاده است، در این صورت قول مرد مقدم است. اما در مقام نقد ایشان باید گفت اصل تأخر حادث مقتضی تأخر آن فی نفسه است، نه این که مقتضـی تـأخر آن از حـادث دیگـر باشد؛ چرا که در این صورت از اصول مثبته خواهد بود که معارض دارد و اثبات اقتران با اصول معارض نیز امکان ندارد، چون از مصادیق اصل مثبت خواهد بود (۳۱/ ۳۶۴).

مثال سوم: در صورتی که بین بایع و مشتری در مورد حصول و عـدم حصـول غـبن اخـتلاف شـود، در صورتی که علم به تاریخ تغییر قیمت و تنزل قیمت آن وجود داشته باشد؛ اما تاریخ وقوع عقد مجهول باشد، در این صورت اگرچه استصحاب عدم حدوث عقد در زمان تنزل قیمت، مقتضی تأخر عقـد از زمـان تنـزل قیمت است؛ اما با این استصحاب ثابت نمی‌شود که عقد بر زائد از قیمت منعقد شده است تـا خیـار غـبن ثابت شود؛ چرا که این مورد از مصادیق اصل مثبت خواهد بود و گفته شد که شرط جریـان استصـحاب آن است که یقین سابق و شک لاحق وجود داشته باشد که در مورد احکام و موضوعات شرعی این شرط وجود دارد؛ اما در مورد لوازم عقلی و عادی یا عرفی این شرط وجود ندارد، برای مثال اگر مردی کـه دو زن دارد از دنیا برود و هر دوی آن‌ها پسری داشته باشند و ادعا کنند که تاریخ ولادت پسر خود بر پسـر دیگـری مقـدم است، تا این که حبوه نصیب فرزند او شود، در این صورت اگر چه استصحاب عدم تقـدم ولادت یکـی بـر دیگری جاری می‌شود؛ اما با این استصحاب تقدم ولادت دیگری ثابت نمی‌شود تا این که ثابـت شـود کـه فرزند او بزرگ‌تر است و درنتیجه حبوه نصیب او شود؛ چون بزرگ‌تر بودن از لوازم عقلـی استصـحاب عـدم تقدم ولادت فرزند دیگر است و لوازم عقلـی از احکـام شـرعی نیسـتند و در نتیجـه بـا استصـحاب ثابـت

نمی‌شوند (انصاری، کتاب المکاسب المحشّی، ۱۵/ ۱۷۶)

مثال چهارم: اگر پدر و جد دختری، او را به عقد دو نفر در بیاورند در این صورت ممکن است یکی مقدم بر دیگری باشد و احتمال نیز دارد که هر دو متقارن باشند. از طرف دیگر ممکن است تاریخ هر دو مجهول باشد و یا تاریخ یکی معلوم و تاریخ دیگری مجهول باشد. بنا براین، این مسأله باید در دو صورت بررسی شود (شبیری زنجانی، ۱۲/ ۴۲۱۴)

صورت اول: عقد هر دو مجهول التاریخ است:

در این صورت استصحاب عدم حدوث یکی در زمان دیگری در مورد هر دو عقد جاری می‌شود و مقتضای این استصحاب آن است که عقد پدر تا زمان عقد جد حادث نشده است و عقد جد نیز تا زمان عقد پدر حادث نشده است؛ در نتیجه این دو تعارض کرده و تساقط می‌کنند؛ اما در مورد این‌که در این موارد تکلیف دختر چیست؟ صاحب جواهر دو احتمال می‌دهد (صاحب جواهر، ۲۹/ ۲۱۱) اول اینکه تمسک به قرعه برای تعیین یکی از دو زوج به عنوان همسردختر؛ دوم اینکه تقدیم عقد جد به دلیل استصحاب، به این توضیح که مقتضی استصحاب عدم حدوث عقد پدر تا زمان عقد جد و استصحاب عدم عقد جد تا زمان عقد پدر، ثبوت اقتران بین دو عقد است که در موارد اقتران هر دو عقد اجماع است که عقد جد مقدم است.

اما به نظر می‌رسد قرعه مربوط به مواردی است که احتیاط ممکن نباشد؛ اما در این موارد احتیاط ممکن است هم‌چنین، اقتران لازمه عقلی عدم حدوث هر یک در زمان دیگری است که با استصحاب نمی‌توان آن را ثابت نمود؛ چرا که از مصادیق اصل مثبت خواهد بود؛ در نتیجه در این موارد باید احتیاط کرد.

صورت دوم: تاریخ عقد یکی از دو عقد پدر یا جد معلوم است؛ اما تاریخ دیگری مجهول است، در این صورت اگر تاریخ عقد جد مشخص باشد و تاریخ عقد پدر نامشخص باشد، همگی فقها فتوا داده‌اند که عقد جد صحیح است و عقد پدر باطل است؛ چون استصحاب عدم حدوث عقد پدر در زمان عقد جد جاری می‌شود؛ اما اگر تاریخ عقد پدر مشخص باشد و تاریخ عقد جد مشخص نباشد، اقوال فقها متفاوت است؛ اما به نظر می‌رسد باید فرقی بین دو مورد نباشد و در نتیجه در هر دو مورد عقد معلوم التاریخ صحیح است (مکارم شیرازی، کتاب النکاح، ۲/ ۳۱).

نتیجه‌گیری

۱- در تمام موارد استصحاب کلی قسم اول و دوم و سوم، با استصحاب کلی فقط می‌توان آثار کلی را

مترتب نمود؛ اما نمی‌توان آثار فرد را ثابت نمود؛ چراکه ترتیب آثار فرد بر استصحاب کلی از مصادیق اصل مثبت می‌باشد که حجت نیست.

۲- ترتیب آثار شرعیِ عنوان کلی، بر استصحاب فردِ آن کلی در صورتی از مصادیق اصل مثبت می‌باشد که عنوان کلی، از اعراض باشد چه اعراض خارج محمول که در خارج مابازایی ندارند و چه اعراض محمول بالضمیمه که مابإزای خارجی دارند؛ اما در صورتی که عنوان کلی از ذاتیات مستصحب باشد، همانند جنس و فصل، استصحاب فرد و ترتیب آثار شرعی مترتب بر عنوان کلی، از مصادیق اصل مثبت نیست.

۳- منظور از استصحاب عدم ازلی، اتصاف موضوع به عدم وصف در زمان عدم تحقق موضوع است. بنابراین اگر با اجرای استصحاب عدم ازلی نسبت به عدم اتصاف موضوع به آن صفت که قبل از تحقق موضوع ثابت است (استصحاب عدم محمولی)، اتصاف موضوع به عدم آن وصف، نتیجه گرفته شود، اصل مثبت مصداق پیدا می‌کندکه حجت نیست.

۴- قاعده مقتضی و مانع به دلیل فقدان رکن اتحاد متعلق یقین و شک حجت نمی‌باشد؛ به علاوه آن‌که استصحاب عدم مانع و اثبات اثر مقتضا در این قاعده، از مصادیق اصل مثبت خواهد بودکه حجت نیست.

۵- اگر مقصود از اجرای استصحاب نسبت به اجزاء در موضوعات مقید، اثبات حکم به وسیله اثبات عنوان بسیط توسط استصحاب باشد، این امر غیر ممکن است؛ چون عنوان اجتماع و اقتران و مانند آن، لازم عقلی ثبوت اجزاء است و با استصحاب اجزاء، نمی‌توان این عنوان را ثابت نمود، چون از مصادیق اصل مثبت خواهد بود که حجت نیست.

۶- اصل تأخر حادث در برخی از صور، به جهت مبتنی بودن براصل مثبت حجت نیست.

منابع

آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ***کفایة الاصول***، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ پنجم، ١٤٣١ ق.

آملی نجفی، هاشم، ***مجمع الافکار و مطرح الانظار***، تقریر محمد علی اسماعیل پور، قم، کتابفروشی علمیه، ١٣٩٦ ق.

اراکی، ضیاءالدین، ***نهایه الافکار***، تقریرمحمدتقی بروجردی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ١٤١٧ ق.

اصفهانی، محمد حسین، ***نهایة الدرایة فی شرح الکفایة***، قم، انتشارات سیدالشهداء، چاپ اول، ۱۳۷۴.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***فرائد الأصول***، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ نهم، ١٤٢٨ ق.

ــــــــــــــــــ، ***کتاب الطهارة***، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

ــــــــــــــــــ، ***کتاب المکاسب المحشّی***، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، چاپ سوم، ١٤١٠ ق.

ایروانی، باقر، ***الحلقه الثالثه فی اسلوبها الثانی***، قم، المحبین، چاپ اول، بی‌تا.

بجنوردی، حسن، ***القواعد الفقهیة***، قم، الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

ـــــــــــــــــ، ***منتهی الاصول***، قم، کتابفروشی بصیرتی، چاپ دوم، بی‌تا.

جزایری مروّج، محمد جعفر، ***منتهی الدرایة***، قم، انتشارات دارالکتاب جزایری، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق.

جمعی از پژوهشگران زیر نظر آیت الله سید محمد هاشمی شاهرودی، ***فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام***، قم، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، ١٤٢٦ ق.

حکیم، محسن، ***مستمسک العروه الوثقی***، قم، مؤسسه دارالتفسیر، چاپ اول، ١٤١٦ ق.

حکیم، محمد سعید، ***الکافی فی اصول الفقه***، بیروت، دار و مکتبه الهلال، بی‌تا.

ـــــــــــــــــ، ***المحکم فی اصول الفقه***، بی‌جا، مؤسسه المنار، چاپ دوم، ١٤١٨ ق.

خامنه‌ای، علی، ***حکم فقهی صابئان***، قم، مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی، چاپ اول، ١٤١٧ ق.

خمینی، روح الله، ***الإستصحاب***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ١٤١٧ ق.

ـــــــــــــــــ، ***الرسائل***، تقریر مجتبی تهرانی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۸۵ ق.

خمینی، مصطفی، ***تحریرات فی الاصول***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

ـــــــــــــــــ، ***کتاب الطهاره***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

خوئی، ابوالقاسم، ***دراسات فی علم الاصول***، تقریر علی هاشمی شاهرودی، بی‌جا، مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۶ ق.

ـــــــــــــــــ، ***مبانی تکملة المنهاج***، قم، مؤسسه إحیاء آثار الامام الخوئی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

ـــــــــــــــــ، ***محاضرات فی اصول الفقه***، تقریر محمد اسحاق فیاضی، بی‌جا، انتشارات انصاریان، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ ق.

ـــــــــــــــــ، ***مصباح الاصول***، تقریر محمد سرور واعظ حسینی بهسودی، قم، کتابفروشی داوری، چاپ پنجم، ١٤١٧ ق.

روحانی، محمد حسین، ***منتقی الاصول***، تقریر سید عبدالصاحب حکیم، بی‌جا، چاپخانه امیر، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

روحانی، محمد صادق، ***فقه الصادق علیه السلام***، قم، دارالکتاب، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق

سبحانی، جعفر، ***ارشاد العقول الی مباحث الاصول***، تقریر محمدحسین الحاج العاملی، قم، مؤسسه امام صادق (ع) چاپ دوم، ۱۴۳۰ ق.

ـــــــــــــــــ، ***المحصول فی علم الاصول***، تقریر محمود جلالی مازندرانی، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۱۸ ق.

ـــــــــــــــــ، ***الموجز فی اصول الفقه***، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ دوم، ۱۴۲۰ ق.

شبیری زنجانی، موسی، ***کتاب نکاح***، قم، مؤسسه پژوهشی رأی پرداز، چاپ اول، ١٤١٩ ق.

شریف کاشانی، ملأ حبیب الله، ***منتقد المنافع فی شرح المختصر النافع- کتاب الطهاره***، قم، انتشارات دفتر

تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۲۸ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام***، بیروت، دار إحیاءالتراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ق.

صدر، محمد باقر، ***بحوث فی علم الاصول***، تقریر سید محمود هاشمی شاهرودی، قم، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی، چاپ سوم، ١٤١٧ ق.

__________، ***دروس فی علم الأصول***، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۸۴.

__________، ***مباحث الاصول***، تقریر کاظم حسینی حائری، قم، مقرّر، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.

علامه حلّی، حسن بن یوسف، ***تحریر الاحکام الشرعیه***، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ اول، ١٤٢٠ ق.

فیروز آبادی، مرتضی، ***عنایة الاصول فی شرح کفایه الاصول***، قم، انتشارات فیروز آبادی، چاپ چهارم، ١٤٠٠ ق.

کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، ***کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء***، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

کوه‌کمره‌ای، محمد حجت، ***المحجة فی تقریر الحجة***، تقریر علی صافی گلپایگانی، قم، آستان مقدسه حضرت معصومه سلام الله علیها، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

گرجی، ابوالقاسم، ***تاریخ فقه و فقها***، تهران، مؤسسه سمت، چاپ سوم، ۱۴۲۱ ق.

گلپایگانی، محمدرضا، ***افاضة العوائد فی التعلیق علی درر الفوائد***، قم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

لنکرانی، محمد فاضل، ***ایضاح الکفایه***، تقریر محمد حسین قمی، قم، انتشارات نوح، چاپ چهارم، ١٣٨٤.

__________، ***سیری کامل در اصول فقه***، قم، انتشارات فیضیه، چاپ اول، ۱۳۸۰.

محقق حلّی، جعفربن حسن، ***شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام***، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.

محمدی خراسانی، علی، ***شرح رسائل***، قم، انتشارات دارالفکر، چاپ سوم، بی‌تا.

__________، ***شرح کفایة الاصول***، قم، الإمام الحسن بن علی، چاپ سوم، ۱۳۸۳.

مشکینی اردبیلی، علی، ***اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها***، قم، حکمت، ۱۳۴۸.

مظفر، محمدرضا، ***اصول الفقه***، قم، انتشارات دارالذکر، چاپ اول، ۱۳۸۳.

مغنیه، محمدجواد، ***علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید***، قم، انتشارات مکتبة الزهرا، چاپ دوم، ۱۹۸۰ م.

مکارم شیرازی، ناصر، ***انوار الاصول***، تقریر احمد قدسی، قم، نسل جوان، چاپ دوم، ١٤١٦ ق.

__________، ***کتاب النکاح***، قم، انتشارات مدرسه علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول، ١٤٢٤ ق.

نائینی، محمد حسین، ***اجود التقریرات***، تقریر ابو القاسم خوئی، قم، انتشارات مصطفوی، ١٣٦٨.

__________، ***فوائد الاصول***، تقریر محمد علی کاظمی خراسانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.